

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم که به نظر می‌رسد این روایتی که از تفسیر امام حسن عسکری (ع) وارد شده، هم از نظر سند و هم از نظر دلالت بر مدعا کافی است. مدعا این است که مرجع تقلید باید شیعه باشد و آن هم شیعه اثنی عشری، و این روایت امام عسکری (ع) «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلِدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعِهِمْ»؛ به خوبی دلالت دارد بر این که مقلد باید شیعه باشد.

اینجا مناسبت است چند نکته را عرض کنم و ذکر این نکات بیشتر از این باب است که باید در فقه الحدیث بیشتر تلاش کنیم.

نکات قابل توجه در روایت امام عسکری (ع)

نکته اول: در این روایت امام در مقام إعطای یک ضابطه کلی بنحو قضیه حقیقیه است نه برای آن فقهای موجود در زمان خود امام، که عده‌ای از فقها سنی بودند و عده‌ای هم شیعه، که حضرت بخواهند بفرمایند فقط در بین این فقهایی که در زمان ما موجود هستند، شما به فقهای شیعه مراجعه کنید. خیر، در مقام إعطای یک ضابطه کلی بنحو قضیه‌ی حقیقیه است، که عرض شد قضیه حقیقیه یعنی شامل مصادیق موجوده و غیر موجوده، فقهای زمان خود امام را شامل می‌شود إلی یوم القیامة.

نکته دوم: در این روایت خود امام (علیه السلام) بعد از إعطای ضابطه، تطبیق هم کرده‌اند. اول ضابطه را بیان فرمودند؛ «اما من كان من الفقهاء» که این چهار شرط را داشته باشد؛ «صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لأمر مولاه»، بعد فرمودند این ضابطه و این چهار شرط «در بعضی از فقهاء شیعه» است.

نکته مهم این است که اگر خود امام (علیه السلام) هم این تطبیق را نفرموده بودند، باز می‌گفتیم این چهار شرط فقط در فقهای شیعه است. زیرا آن شرط چهارم؛ «مطیعاً لأمر مولاه»، مولا در اینجا یعنی شارع مقدس، آن که مطیع امر مولا است، شیعه است. ما اعتقاد داریم کسی که شیعه نیست، او با امر خداوند مخالفت کرده است، و لو اینکه خودش هم این را نداند، یعنی در جهل مرکب باشد، اما به اعتقاد ما از مصادیق «مطیعاً لأمر مولاه» نیست. برای این که یکی از اوامر خداوند؛ مسئله پذیرش وصایت پیامبر نسبت به علی بن ابیطالب (ع) است، و هر سنی ولو در جهل مرکب هم باشد، خود به خود با این مخالفت کرده است.

بنابراین اگر ما باشیم و همین عناوینی که در روایت آمده، با قطع نظر از تطبیقی که امام (ع) فرمودند خود همین دلالت دارد که

مرجع تقلید حتماً باید شیعه باشد.

نکته سوم: نکته‌ای است که باید به آن توجه شود که در اصول مرحوم آخوند در دو جای کفایه در جلد اول ایشان می‌فرمایند که تطبیق، کار عقل است.

ما یک عقل داریم، یک عرف داریم، یک شرع داریم. در بحث مفاهیم مولا می‌فرماید «صلِّ»، نماز بخوان. آیا این عمل خارجی من، مصداق برای صلاة است یا نه؟ آیا طبیعت کلی صلاة، بر این عمل خارجی صدق می‌کند و تطبیق می‌شود یا نه؟ مرحوم آخوند در آنجا می‌فرمود که تطبیق دست عقل است، عرف هیچ دخالتی در این مسئله نمی‌تواند داشته باشد. عرف فقط در دایره‌ی تبیین مفاهیم می‌تواند دخالت کند، اما اینکه این مصداق برای آن هست یا نه؟ ایشان می‌فرمود خیر.

امام (رض) در بحث اصول با این نظریه‌ی مرحوم آخوند مخالفت کردند، منتها از گذشته در ذهن هست ایشان با یک «فیه تأمل» فرمودند در این کلام مرحوم آخوند تأمل و اشکال است. این خودش حالا یک بحثی است که در اصول مطرح می‌شود که تطبیق دست کیست؟

آنچه که ما از این روایت می‌خواهیم استفاده کنیم این است که اگر در یک موردی مثل همین مورد ما نحن فیه، امام (ع) پس از بیان ضابطه، آمد تطبیق کرد، اگر کسی بگوید آن عناوین همه برای وثوق است، این که امام فرموده به مرجعی مراجعه کنید که صائن نفس باشد، حافظ دین باشد، مخالف هوئی باشد، مطیع امر مولا باشد، اینها همه عناوین مشیر است، خودش موضوعیت ندارد. این برای این است که واقعاً آن کسی که می‌خواهد فتوا دهد، حتماً مورد وثوق باشد و نسبت به او اطمینان پیدا کنید.

بالاخره انسان می‌خواهد مرجع تقلیدی برای تمام اعمالش برگزیند و بر طبق نظر او عمل کند. این مرجع باید کسی باشد که انسان صد در صد اطمینان دارد که اگر کلمه‌ای گفت، روی هوای نفس یا مسائل دیگر این حرف را نزده باشد، بلکه روی ملاکات این حرف را بزند و فتوا دهد. همین که امام تطبیق کرده، قرینه‌ی روشنی می‌شود بر اینکه دایره‌ی این ضابطه ولو شرعاً معین شده است. این کلام فارغ از آن نزاع اصولی است که آیا تطبیق کار عقل است؟ بالاخره شارع در اینجا دخالت کرده است. خود امام عسکری (ع) در اینجا به عنوان شارع تطبیق کرده است. (چون ما؛ هم پیامبر، همه ائمه (ع) را مشرّع می‌دانیم، مشرّع نه من قیل أنفسهم، ائمه (ع) هر چه دارند از خود پیامبر دارند، لذا در روایات هم هست که هر چیزی که ما می‌گوییم از پیامبر نقل می‌کنیم).

بنابراین در اینجا خود شارع تصرف کرده و در این تطبیق دخالت کرده است. اگر دایره این عناوین توسعه داشته باشد ولو غیر شیعه را هم بگیرد – ما که گفتیم نمی‌گیرد، مطیعاً لأمر مولا قرینه روشنی است، اما حالا اگر کسی گفت اینها عنوان مشیر است موضوعیت ندارد، بلکه برای این است که انسان اطمینان به فقیه پیدا کند، این تطبیقی که امام (ع) فرموده و ذلک لا یكون إلا بعض فقها الشیعة – این قرینه خیلی روشنی است و برای ما حجیت دارد. تطبیق امام و شارع برای ما حجیت دارد و تطبیق یکی از افعالی است که شارع انجام می‌دهد.

لذا باید اینجا این کلام را گفت، ولو در اصول فرضاً مبنای مرحوم آخوند را قبول کنیم که تطبیق دست عقل است، اما آنجا که شارع خودش وارد شده و تطبیق کرده، آن برای ما حجیت دارد.

این مطلب را از ما داشته باشید در خیلی جاهای فقه، هم در باب عبادات، هم در باب معاملات، به این مسئله احتیاج پیدا می‌شود و این مسئله‌ی تطبیق، بسیار مهم است.

نکته چهارم: یک مطلب مهم که در این روایت است، تعبیر «مخالفاً لهواه» است، که این به بحث عدالت و شرطیت عدالت بر می‌گردد. این نکته خیلی مهمی را برای ما روشن می‌کند که حتی اطلاقش شامل آن موارد مباح هم می‌شود یعنی اگر یک فعلی ولو فی حد نفسه هم مباح باشد، اما مرجع تقلید باید در حدی باشد که اگر این فعل مباح، مطابق میل نفسانی او شد، قدرت مخالفت با آن داشته باشد و بتواند با آن مخالفت کند. این مخالفاً لهواه یک مرتبه بالاتری از آن صائناً لنفسه است، یک مرتبه بالاتری از مسئله تقوا را بیان می‌کند.

نتیجه‌گیری

پس نتیجه این شد ما از روایت امام عسکری (ع) به خوبی شرطیت ایمان؛ یعنی «شیعه بودن مرجع تقلید» را استفاده می‌کنیم و به نظر ما جای تردید در آن نیست.

روایت چهارم دالّ بر شرط ایمان

چهارمین روایت که برای شرطیت ایمان (تشیّع) به آن استدلال شده، این روایت است:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ السَّائِي قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ (ع) وَهُوَ فِي السَّجْنِ وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ يَا عَلِيُّ مِمَّنْ تَأْخُذُ مَعَالِمَ دِينِكَ لَا تَأْخُذَنَّ مَعَالِمَ دِينِكَ عَنْ غَيْرِ شِيعَتِنَا فَإِنَّكَ إِنْ تَعَدَّيْتَهُمْ أَخَذْتَ دِينَكَ عَنِ الْخَائِنِينَ الَّذِينَ خَانُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَانُوا أَمَانَاتِهِمْ إِنَّهُمْ أَوْتُمِنُوا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَحَرِّقُوهُ وَبَدِّلُوهُ فَعَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ رَسُولِهِ وَ لَعْنَةُ مَلَائِكَتِهِ وَ لَعْنَةُ آبَائِي الْكَرَامِ الْبَرَّةِ وَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ شِيعَتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي كِتَابٍ طَوِيلٍ»؛ (وسائل الشيعة، ج 27، ص 150، در همین أبواب صفات قاضی، باب 11، حدیث 42)

علی بن سؤید به حضرت که در زندان بودند نامه نوشت که حالا که شما در زندان هستید از چه کسی احکام دین خودمان را یاد بگیریم؟

در این روایت علی بن سؤید سائی می‌گوید امام عسکری (ع) یا امام کاظم (ع) در حالی که در زندان بود به من نامه نوشت. حضرت فرمودند: معالم دین خود را از غیر شیعیان ما نگیر، اگر تعدی کنی و از غیر شیعه بگیری، دین خودت را از خائنین گرفته‌ای. خائنین چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ خَانُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَانُوا أَمَانَاتِهِمْ»؛ آنان که به خدا و رسول خدا و امانات اینها خیانت کردند. بر اینهایی که خیانت کردند لعنت خدا و رسول و ملائکه و پدرانم و شیعیانم تا روز قیامت.

بررسی سند و دلالت روایت

در سند این روایت بحثی است که در آن دو نفر قرار گرفته‌اند که هیچ‌کدام در کتب رجالی توثیق ندارند؛ یکی محمد بن اسماعیل رازی است، دیگری؛ علی بن حبیب مدائنی. لذا سند روایت سند ضعیفی است. و اما دلالت روایت؛ دلالت بسیار خوبی است، که نهی می‌کند «لَا تَأْخُذَنَّ مَعَالِمَ دِينِكَ عَنْ غَيْرِ شِيعَتِنَا».

روایت پنجم

پنجمین و آخرین روایت که در این باب به آن استدلال شده است نیز در همین باب 11، حدیث 45 است؛

«مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَاتِمِ بْنِ مَاهُوَيْهِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ يَعْني أبا الحسن الثالث (ع) أَسْأَلُهُ عَمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي وَ كَتَبَ أَخُوهُ أَيْضاً بِذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَيْهِمَا فَهَمَّتْ مَا ذَكَرْتُهَا فَاصْصَمِدَا فِي دِينِكُمَا عَلَى كُلِّ مُسْنٍ فِي حَبْنًا وَ كُلِّ كَثِيرٍ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا فَإِنَّهُمَا كَاْفُوكُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»؛

موسي بن جعفر بن وهب از أحمد بن حاتم بن ماهويه نقل مي‌کند؛ (ماهويه؛ لقب ملوک مرو است، کسانی که پادشاهان طرف مرو بودند، این لقب را داشتند)، مي‌گويد به أبي الحسن الثالث (ع) نوشتیم: از چه کسی معالم دين خودم را أخذ کنیم؛ یک برادري بنام فارس داشت، او هم همین را به امام نوشت.

حضرت در جواب مرقوم فرمودند: فهمیدم که شما چه مي‌خواهید بگوئید، در دين خودتان بر هر کسی که در حب ما مسن هست اعتماد کنید، يعني یک دوران و زمان زيادي را طي کرده است، «وَ كُلِّ كَثِيرٍ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا فَإِنَّهُمَا كَاْفُوكُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى» اینها شما را کفایت مي‌کند.

بررسی سند و دلالت روایت

آن برادرش که فارس است اصلاً متهم به غلو و کذب است. خود ابن ماهويه هم به گفته رجاليون یک شخص مجهول الحالي است. احمد بن حاتم بن ماهويه مجهول الحال است. لذا این هم که اینجا به امام کاظم (ع) این را نوشته در کتب رجالي مورد قبول نیست. بنابراین سند روایت، سند ضعیفی است.

و اما دلالت روایت؛ این روایت، یک اشکال دلالي هم دارد و آن این که در روایت آمده که در دين خودتان بر کسی اعتماد کنید که در حب ما عمري را گذرانده و مسن است. این «مسن في حبنًا» یا «كثير القدم في أمرنا» هیچ فقیهي نگفته که این در مرجع تقلید یا در راوي شرطیت دارد. لذا این روایت معمولاً به نیست و هیچ‌کس بر طبق آن فتوا نداده است، لذا باید بر أفضل الافراد حمل شود. يعني اگر واقعاً سند روایت معتبر بود، مي‌شد این را استفاده کنیم که اگر دو مرجع تقلید بودند، یکی از آنها «مسن في حبنًا» و «كثير القدم في أمرنا» بود، نسبت به دیگری رجحان دارد ولي خود روایت معمولاً به نیست، إلا این که حمل بر أفضل الافراد شود، و عرض کردم سند روایت هم سند صحیحی نیست.

نتیجه بررسی روایات

نتیجه بررسی روایات این شد که پنج روایت برای شرطیت ایمان ذکر کردیم؛ «مقبول عمر بن حنظله»، «حسنه ابي خديجه»، «روایت امام عسکري (ع) در تفسیر منسوب به آن حضرت» و «روایت علي بن سويد» و «روایت ابن ماهويه»، از میان این پنج روایت، آن که هم سنداً و هم دلالتاً برای ما پذیرفته شد و قابل اعتماد است؛ همان روایت سوم است که به خوبی این معنا از آن استفاده شد. لذا به این نتیجه مي‌رسیم که ایمان يعني شيعه اثنا عشری بودن، مسلماً در مرجع تقلید شرطیت دارد.

چهارمین شرط مرجع تقلید: عدالت

تا اینجا سه شرط را برای مرجع تقلید بررسی کردیم؛ «بلوغ»، «عقل»، «ایمان». چهارمین شرط که برای مرجع تقلید مطرح شده؛ «عدالت» است. در نتیجه اگر نستجیر بالله مرتکب فسقي شد، این فسق، مضرّ به جواز رجوع به او است.

اینجا باز مثل سایر شرایط، دو بحث مطرح است: بحث اول این است که چه دلیلي داریم بر این که مرجع تقلید باید عادل باشد؟

بحث دوم این است که اگر عدالت معتبر باشد، آیا عدالت فقط حدوداً معتبر است یا بقاء نیز معتبر است؟ اگر کسی مقلد مرجع تقلیدی شد، در ابتدای امر عادل بود، بعد مرتکب فسقی شد و از عدالت خارج شد، آیا در جواز رجوع، بقاء عدالت هم معتبر است یا معتبر نیست؟ این بحثی است که پیش رو داریم.

ادله اشتراط عدالت

به نظر ما روایتی که از تفسیر امام حسن عسکری(ع) بیان کردیم، مهم‌ترین دلیل برای اشتراط عدالت است؛ «مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ»؛ این صیانت نفس، همان تقوا و عدالت است.

عرض کردم آن «مُخَالِفًا لِهَوَاهُ»، یک درجه از تقوا را بیان می‌کند، ولی خود همین «صائناً لنفسه» که نفس خودش را حفظ و صیانت می‌کند، این معنایش این است که در او یک قوه‌ای وجود دارد، - حالا عدالت را ملکه بدانیم یا ملکه ندانیم، که خود همین هم یک بحثی است که در کتاب اجتهاد و تقلید مفصل باید مطرح شود- که بتواند خودش را در مقابل گناه حفظ کند، در مقابل ترک واجب حفظ کند و عدالت داشته باشد. بنابراین دلیل بر این مدعا همین روایت است.

بیان مرحوم خوئی

برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی(ره) به یک دلیل دیگری هم استدلال کرده و فرموده‌اند این دلیل هم بر شرطیت عدالت دلالت دارد و هم بر شرطیت ایمان و هم شرطیت عقل و هم شرطیت بلوغ.

قبلاً عرض کردیم که نظر شریف مرحوم آقای خویی در شرطیت ایمان این شد که ما نه تنها دلیلی نداریم بر این که مرجع تقلید باید شیعه باشد، بلکه اطلاق ادله‌ی تقلید که می‌گوید رجوع جاهل به عالم لازم است، می‌گوید فرق نمی‌کند مرجع شیعه باشد یا نباشد. در بلوغ هم فرمودند ما دلیلی نداریم بر این که مرجع تقلید باید بالغ باشد، بلکه اطلاق ادله اقتضا می‌کند که اگر غیر بالغ هم مجتهد شد مانعی ندارد. البته ما در آنجا اینها را جواب دادیم.

لکن ایشان اینجا در بحث عدالت می‌فرمایند ما یک دلیلی داریم که این، هم بر شرطیت عدالت دلالت دارد، هم بر شرطیت ایمان، هم بر شرطیت بلوغ و هم بر شرطیت عقل. دلیل چیست؟ فرموده‌اند: دلیل ما «ارتکاز متشرعه» است.

ارتکاز یعنی آنچه که در اندهان متشرعه می‌خکوب شده است. از ماده «رکز» است، آنچه که در اندهان متشرعه ثابت است این است که شارع متعال، راضی به این نیست که منصب مرجعیت که یک منصب عظیمی است و بعد از ولایت و امامت ائمه معصومین(علیهم السلام) است، این منصب در اختیار یک آدم فاسق قرار گیرد.

تعبیر می‌فرمایند «یرقص فی المقاهی و الأسواق»؛ آدمی که در قهوه‌خانه‌ها می‌رقصد، «أو یضرب بالطنبور فی المجمع و المعاهد»؛ تنبور و دف می‌زند، مثلاً ساز و آواز گوش می‌دهد، این در عبارت ایشان نیست ولی یکی از مصادیقش است، ارتکاز متشرعه بر این است که شارع راضی به این نیست که این منصب را در اختیار یک همچنین شخصی قرار دهد. شارع این منصب را در اختیار آدم فاسق قرار نمی‌دهد، در اختیار سنی قرار نمی‌دهد، در اختیار آدم غیر بالغ قرار نمی‌دهد و هکذا غیر عادل.

در ادامه، ایشان سه یا چهار مطلب فرموده‌اند: یک مطلب اینکه هرچه باشد منصب مرجعیت، از منصب یک امامت جماعت که

کمتر نیست؟ اگر در امامت جماعت گفتیم امام جماعت باید عادل باشد، به طریق اولی در این منصب مرجعیت تقلید، عدالت معتبر است.

مطلب دوم: اینجا که رسیدند دیگر تعبیر به ارتکاز متشرعه نکرده‌اند بلکه فرموده‌اند مذاق شارع بر این است که این منصب مرجعیت را نمی‌شود به یک آدم فاسق داد، باید در اختیار یک عادل قرار داده شود.

مطلب سوم: بعد از این که این فرمایشات را بیان کردند، فرموده‌اند این دلیل اقتضا دارد که عدالت، ایمان، عقل و بلوغ، حدوثاً و بقاءً شرطیت داشته باشد، نه فقط حدوثاً.

آخرین و چهارمین مطلبی که هست فرموده‌اند شاید این که مرحوم شیخ انصاری(قدس سره) فرموده دلیل بر اعتبار عدالت و ایمان، اجماع است، مرادشان از این اجماع؛ همین ارتکاز متشرعه و همین مذاق شارع باشد. این مطالب را در کتاب تنقیح، صفحه 182 عنوان فرموده‌اند.

روی این مطالب دقت کنید، یعنی فقیهانه با عبارت‌ها برخورد کنید، که آیا این مطالبی که ایشان فرمودند، می‌توانیم همه آنها را قبول کنیم یا اشکالی به آنها وارد است. آیا این اولویت درست است یا درست نیست؟

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ